

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

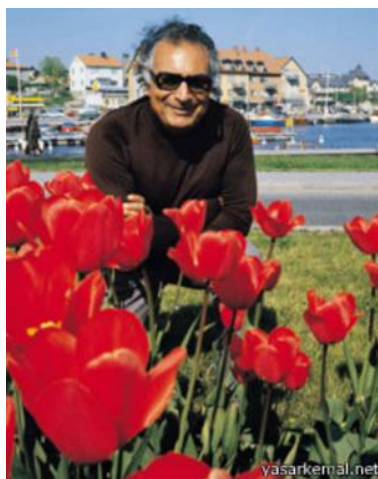
Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

بهرام رحمانی
۰۳ مارچ ۲۰۱۵

یاشار کمال:

«باید تلاش کرد مرکب را به جای قطرات خون حاکم کرد.»



یاشار کمال (Yaşar Kemal)، نویسنده سرشناس ترکیه‌ای، که از چندی پیش به دلیل نارسائی تنفسی در یکی از بیمارچنان‌های استانبول بستری بود، روز شنبه ۲۸ فبروری در سن ۹۲ سالگی درگذشت. رسانه‌های جمعی ترکیه خبر فوت یاشار کمال را با قطع برنامه‌های عادی خود، به عنوان خبر فوری اعلام کردند. خبرگزاری دولتی ترکیه «آنا تولی»، گزارش داده است که یاشار کمال روز شنبه ۲۸ فبروری ۲۰۱۵ برابر با ۹ حوت ۱۳۹۳، در بیمارستانی در استانبول درگذشت. بسیاری از سیاستمداران، هنرمندان و نویسندگان با منتشر کردن پیام‌هایی ضمن ابراز تسلیت کوشیدند تا حزن خود را از این فقدان بزرگ فرهنگی بیان کنند. یاشار کمال در سال ۱۹۲۳، در جنوب ترکیه چشم به جهان گشود و ۳۶ رمان نوشت که نخستین رمانش «اینجه ممد» (Ince Memed)، از مشهورترین آن‌هاست.

او در گفت‌وگویی با «آلن بوسه» نویسنده فرانسوی که از دوستانش بود می‌گوید: بعد از کلی حساب و کتاب حدس می‌زنم تاریخ تولدم ۱۹۲۳ باشد. چه بسا همین حدس و گمان هم اشتباه باشد. از قرار زمانی متولد شدم که عشایر از نیلاق برمی‌گشتند. مردم حوالی ما اواخر اکتوبر برمی‌گردند. دست‌کم به این تاریخ می‌شود اعتماد کرد.

پدر و مادر کمال سال‌ها پس از تولد او برایش شناسنامه گرفته بودند و کارمند ثبت احوال تاریخ ششم اکتوبر ۱۹۲۳ را به دل‌خواه خود وارد شناسنامه او کرد. نام وی در شناسنامه «کمال صادق گوچلی» نوشته شده است.

یاشار کمال خیلی زود با سنت قصه‌گویی آشنا شد. داستان‌های حماسی هنوز هم در خانواده آن‌ها سینه به سینه نقل می‌شود. وی هم‌چنین از ابتدای نوجوانی با خشونت‌های «چو کو رووا» و منازعات آن درگیر شد. پنج ساله بود که پدرش را در مسجد ده کشتند و در جریان تیراندازی او هم یک چشم خود را از دست داد. بر اثر این ضربه سال‌ها دچار لکنت زبان شد نقضی که فقط در هنگام آوازخوانی او را راحت می‌گذاشت. از این‌رو آوازه‌خوانی را پیشه کرد و به ساختن شعر و تصنیف پرداخت.

اغلب دهات ترکیه تا سال‌های ۱۹۲۰ مدرسه نداشت. یاشار کمال نه ساله شخصا تصمیم گرفت هر روز به مدرسه‌ای که تا «حمیده» یک ساعت راه بود برود و برگردد. یاشار، سپس در «عدنه» به مدرسه متوسطه رفت اما تا کلاس هشتم بیشتر نخواند. ناگزیر بود برای گذراندن زندگی، کارگری کند. در هجده سالگی مدتی به استانبول رفت و کارمند شرکت گاز شد. سپس به «قدیرلی» برگشت و ماشین تحریری خرید و با آن عریضه‌نویسی می‌کرد. مجبور شد شغل‌های مختلفی را امتحان کند. اما در خلال این مدت هرگز از جمع‌آوری داستان‌های عامیانه و تصنیف‌های محلی غافل نماند.

کمال دهکده‌پدیری خود را ترک کرد و عازم مدرسه شد و با سروانتس، چخوف و در نهایت استاندال آشنا شد. استاندال نویسنده محبوب کمال در روزهای نخست رمان‌نویسی او شد، به طوری که درباره‌اش می‌گوید: «از دهکده آمده بودم. از همه چیز سر در می‌آوردم، اما بعد استاندال مرا با دنیای جدیدی روبه‌رو کرد.»

یاشار ابتداء به عنوان خبرنگار و نویسنده مقالات روزنامه‌ها مشهور شد و بعد در رمان‌نویسی شهرت جهانی یافت. در ابتداء با نام یاشار کمال برای روزنامه جمهوریت مقاله می‌نوشت اما برای جلوگیری از تعقیب و مزاحمت دشمنانش در عدنه با نام مستعار می‌نوشت. خود می‌گوید: «وقتی مرا شناختند که کار از کار گذشته بود و دیگر به قدر کفایت مشهور بودم.»

مقالات وی شرح مسافرت‌هایش به نقاط مختلف ترکیه بود. مقاله یاشار با نام «هفت روز در وسیع‌ترین مزرعه جهان» شرح دشت هران در ترکیه برنده جایزه سال ۱۹۵۵ انجمن روزنامه‌نگاران ترکیه گردید. وی هم‌چنین چند فیلم‌نامه نیز نوشته است که به تئاتر تبدیل شدند.

یاشار در سال ۱۹۶۳، از نشریه جمهوریت کناره گرفت و عضو فعال کمیته مرکزی حزب کارگر ترکیه شد و تا اواخر ۱۹۶۰ مجله هفتگی «سوگند» را سرپرستی کرد.

یاشار کمال درباره ویژگی‌های روایت‌گری عامیانه توضیح می‌دهد: «هنر عاشیق تنها در بازگویی حماسه‌ها و افسانه‌ها و متون قدیمی نیست، بلکه او خود خالق است و متناسب با جمع شنوندگان، به حماسه‌ها و افسانه‌ها رنگ و بویی تازه می‌دهد.»

وی می‌افزاید: «درست مانند ریگ‌های کف رودخانه که از هزاران سال پیش، صیقل خورده، نرم‌تر و شفاف‌تر شده‌اند، افسانه‌ها و حماسه‌ها نیز دهان به دهان گذشته، کامل‌تر شده و از نسلی به نسل دیگر منتقل گشته‌اند.»

ادبیات شفاهی در طول قرن‌ها سرچشمه‌جوشان و منبع الهام ادبیات نوشتاری بوده است. در سرزمین من این قاعده تا امروز همچنان به قوت خود باقی است...»

«...انسان در طول تاریخ همیشه برای خود دنیایی افسانه‌ی و تخیلی ساخته است. مردم در طول عمر از درد و اندوه زندگی به این دنیای خیالی پناه برده‌اند؛ هر چه زندگی آن‌ها تیره و تارتر بود، به افسانه‌های زیباتر و خیال‌های رنگین‌تری پناه بردند و از آن‌ها مرهمی ساختند برای تسکین درد و آلام خود.»

یاشار کمال آشنائی و شیفتگی آن روزش به ادبیات غرب را خوش‌اقبالی زندگی‌اش توصیف می‌کند اما با این وجود، خود را به تاریخ خانواده «چو کو رووا» دوران کودکی‌اش وفادار می‌داند.

اولین جلد از دوره رمان چهار جلدی یاشار کمال، نخستین بار در سال ۱۹۵۵ به صورت پاورقی در روزنامه جمهوری، چاپ استانبول، منتشر شد. این اثر جایزه اول رمان را دریافت کرد و در میان مردم نیز شهرت و موفقیت فراوان پیدا کرد. مجلدات بعدی اینجبه ممد ۲ (۱۹۶۹)، اینجبه ممد ۳ (۱۹۸۴)، و اینجبه ممد ۴ (۱۹۸۷) دنبال شده است.

یاشار کمال، برای نوشتن رمان چهارگانه «اینجبه ممد» پرفروش‌ترین اثرش، تا حدودی از داستان‌هایی استفاده کرده که از زبان راهزنان دهکده خود شنیده است. «سلمان تته» نیز بر اساس مرگ پدر کمال داستان بچه یتیمی است که در سال ۱۹۱۵ بزرگ کرده است، قتلی که خود یاشار در پنج سالگی شاهد آن بوده است.

یاشار کمال در رمان «اینجبه ممد» تصویری زنده از زندگی سخت و پرمشقت مردم کوهپایه‌های «توروس» ارائه می‌دهد. «حرص زمین‌خواری و استثمار بی‌کران روستائیان به دست مالکان، علت اصلی فقر و ادبار دیرین مردم ماست. از یک‌سو مالکان زمین که هرکدام ده پانزده دهکده و صدها هکتار زمین دارند، از طرف دیگر خیل عظیم کشاورزان بینوا و گرسنه‌ای که روی این زمین‌ها زحمت می‌کشند.»

اینجبه ممد، جوانی جسور و پاک‌دلی است که از شدت ناروائی‌ها و نابرابری‌ها به جان می‌آید و در برابر ستم مالکان بزرگ و عوامل آن‌ها شورش می‌کند. مدت زمانی نمی‌گذرد که دهقانان و رعایای زحمتکش او را یاور و منجی خود می‌بینند و از پیکار او با اربابان بی‌رحم پشتیبانی می‌کنند.

یاشار کمال برای کار خود وظیفه و رسالتی انسانی قائل است: «از دوران جوانی بارها گفته‌ام کسی که رمان‌ها و داستان‌های مرا می‌خواند، اجازه ندارد جنگ بخواند. او باید از جنگ متنفر و بیزار باشد و همیشه در راه صلح و برادری انسان‌ها بکوشد و با بهره‌کشی انسان از انسان مخالفت کند. فقر ننگ بشریت است و در هیچ سامانه اجتماعی نباید انسان محتاج و فقیر وجود داشته باشد.»

«اینجبه ممد» در ابتدای این رمان به خانگی از کشاورزان در نزدیکی‌های روستایشان پناه می‌برد و مدتی چند از دیدرس ارباب عبدی پنهان می‌شود. رمان با وصف طبیعت وحشی زادگاه اینجبه ممد آغاز می‌شود. یاشار کمال از معدود نویسندگانی است که در وصف طبیعت قلمی توانا دارد و چنان جذاب می‌نویسد که هر خواننده با خواندن چند صفحه از کتاب او دیگر نمی‌تواند اثر یاشار کمال را زمین بگذارد.

بالاخره «حسوک شلغم» اینجبه ممد ریزه میزه را می‌بیند و برای این که خبری به دونه داده باشد او را از دیدن پدرش مطلع می‌کند. در روند داستان ارباب عبدی می‌خواهد خدیجه -دختری زیبا از همان روستا- را به عقد خواهرزاده‌اش درآورد اما خدیجه نیمه شب با اینجبه ممد فرار می‌کند و «علی رد زن» که به علی شله معروف است راه آن‌ها را پیدا می‌کند و در غاری که جلو آن گلی با پا له شده رد ممد را می‌زند و او را در غار می‌یابد. ممد در دو شلیک خواهرزاده ارباب عبدی را می‌کشد و عبدی را مجروح می‌کند. عبدی جری می‌شود خدیجه را به اسارت

می‌گیرد و با ادعای واهی دهاتی‌ها که بنا به فرمان از پیش تعیین شده او به امنیه می‌گویند خدیجه خواستگارش را کشته به حبس می‌افتد.

اینجه ممد فرار می‌کند و یاغی می‌شود و سر از دار و دسته دوردو دیونه در می‌آورد. دوردو یاغی بی‌رحم است و سر گردنه‌ها می‌ایستد و همه را اعم از پیر و جوان و مرد و بچه لخت می‌کند و با دیوانه‌بازی‌های خود هر آن گمان آن می‌رود که عدل سر خود را به باد دهد. ممد در رویارویی با یکی از مملکان و متمولان خوش سیما با جبار و نائب رجب علیه دوردو رویارویی می‌کنند و دار و دسته او را برای همیشه ترک می‌گویند. دوردوئی که آن قدر دیوانه است که جنگل را -که جایی نا ایمن برای فرار و گریز است- به عنوان پناهگاه انتخاب می‌کند و نزدیک است که عنقریب به دام امنیه‌ها بیفتد.

ممد امید ناامیدان است و حق را از ناحق می‌شناسد و ستاننده آه مظلومان زمانه خودش می‌شود. خدیجه نامزدش را در تپه‌هایی که به قریه می‌رود می‌دزدد و به کوه می‌زند. دونه مادرش می‌میرد و ارباب عبدی برای خودش در دهات ول می‌چرخد و خانه آن‌ها را تصاحب می‌کند. ممد به ده برمی‌گردد و خانه عبدی را به آتش می‌کشد. عبدی از ترس رنگ به رخسار ندارد و به قریه پناه می‌برد و کنار علی صفا بیگ -یکی دیگر از اربابان شیاد روزگار- خانه می‌کند.

در آخر رمان «اینجه ممد» ارباب عبدی را از پای در می‌آورد اما با رفتن ارباب عبدی چیزی تغییر نمی‌کند. با خواندن دومین سه‌گانه این رمان یعنی «شاهین آنوارزا» می‌بینیم که با کشته شدن ارباب عبدی و حذف علی صفا بیگ نیز چیزی تغییر نمی‌کند و ارباب‌هایی سر از تخم در می‌آورند که صد هزار بار از عبدی و علی صفا بیگ بدترند. در واقع با کشتن و به اصطلاح نفله کردن اربابان ممد با این پرسش روبه‌رو می‌شود که از بین بردن آنها مشکلی را حل می‌کند یا مشکلی به مشکلات روستائیان فلک زده اضافه می‌کند.

ممد صاحب بچه‌ای می‌شود و خدیجه در یک درگیری از بین می‌رود. امنیه‌ها عاجز از دستگیر کردن اویند و حتی عفو عمومی هم باعث نمی‌شود که ممد دست از یاغی‌گری بردارد. بدین ترتیب، یاشار کمال نویسنده‌ای ضد سرمایه‌داری و انقلابی است.

در واقع «اینجه ممد»، داستان شورش دهقان‌زاده‌ای است که در برابر فنودال‌ها و زمینداران بزرگ دست به شورش می‌زند. کتاب «اینجه ممد»، به بیش از ۵۰ زبان ترجمه شده است.

یاشار کمال برای این رمان بارها کاندیدای نوبل ادبیات شد اما موفق دریافت این جایزه نشد. اما مردم ترکیه و ایران و جهان با خواندن این رمان جایزه بزرگی‌تری به وی دادند.

با قاطعیت می‌توان گفت که دریافت جایزه نوبل بیش از هر نویسنده دیگری در ترکیه، حق یاشار کمال بود اما مجموعه آثار او از نگاه سرمایه‌داری جهانی، واجد شرایط دریافت نوبل ادبیات نبود. وی برای کارگران و محرومان جامعه می‌نوشت و جنبش طبقاتی آن‌ها را تقویت می‌کرد. امری که سیستم سرمایه‌داری از همه امکانات خود، حتی با راه انداختن جنگ، سازمان‌دهی کودتاها، تقویت گرایش‌های عقب‌مانده خود مانند راسیسم و فاشیسم، ناسیونالیسم و مذهب تا ننولبرالیسم در تلاش است جلو رشد و گسترش جنبش‌های طبقاتی و انقلابات با استراتژی سوسیالیستی را بگیرد.

هنگامی که «اینجه ممد» یاشار کمال توسط «ثمین باغچه‌بان» به فارسی برگردانده شد این نویسنده نامه‌ای بلند بالا برای مترجم ایرانی نوشت و در آن نامه تاکید کرد: «ما و شما تشابهات فرهنگی بسیاری با هم داریم. می‌دانم که شما عضو قانون کپی‌رایت نیستید و اگر هم بودید باز هم پولی برای ترجمه کتاب از شما نمی‌خواستیم. خیلی

خوشحالم که کتابم به فارسی ترجمه شده و صرفاً و حتی‌الامکان چند نسخه از برگردان فارسی «اینجه ممد» برایم کافی است.»

یاشار کمال که خود سال‌ها از نزدیک شاهد استثمار و سرکوب دهقان‌ها بود، می‌گفت که فکر نوشتن این رمان زمانی به ذهنش رسید که شاهد کشته شدن یک یاغی توسط ژاندارم‌ها بود.

یاشار کمال از دل «ستم» و «استثمار» آمده و در زمانی که کسی را یارای سخن گفتن از آن نبود، درباره‌اش نوشته و هزینه داده است.

خانواده‌اش از عشیره کرد «لوان» بودند که در دهه‌های پرکشمکش میان ارمنیان و مسلمانان حاکم، در نیمه دوم قرن نوزدهم، در سرزمین‌های ارمنی‌نشین شرق دریاچه وان سکنی یافته و زمین‌دار شده بودند.

پدرش صادق، برادرزاده گلی خان، بزرگ عشیره و مالک روستای ارنس بر کرانه دریاچه بود. در جنگ جهانی اول، این روستا زیر آتش توپخانه روس‌ها قرار گرفت و و اهالی‌اش آواره شدند. صادق، مادر پیر و برادر خواهرها و خانواده‌هایشان را با همسرش نگار که سی‌سالگی از خودش جوان‌تر بود برداشت و راه غرب را در پیش گرفت.

پس از یک سال و نیم سرگردانی به کرانه‌ای دیگر در یکی دیگر از سرزمین‌های باستانی ارمنیان رسیدند، به کیلیکیه، دشتی با دو رودخانه به قدمت افسانه‌های یونان باستان که شریان حیاتش بودند. قبائل ترک که از شرق رسیدند تا وارث پادشاهی ارمنیان شوند، به یاد شریان‌های حیات سرزمینی که از آن آمده بودند، این دو رود را هم جیحان و سیحان (جیحون و سیحون) نامیدند.

صادق و نگار و همراهان بر کرانه جیحان، در یکی از نه دهکده عشیره ترکمان بوزدوغان (شاهین خاکستری) اسکان یافته، تنها کردهای روستائی به نام حمیده شدند.

بوزدوغان‌ها هم خودشان پنجاه سالگی پیش‌تر به زور در این دره اسکان داده و تخته فاپو شده بودند. جمهوری ترکیه که پایه‌هایش محکم شد، نام دهکده را به مناسبت کوه همجوارش گوکچه، به گوکچه دام تغییر دادند و بر همه اهالی ده، نام خانوادگی گوکچه‌لی (اهل گوکچه) نهادند.

در همان سال تاسیس جمهوری ترکیه هم بود که فرزند صادق و نگار در این ده به دنیا آمد و کمال نام گرفت. کمال گوکچه‌لی را حدود سه دهه بعد، مردم ترکیه به نام مستعارش، یاشار کمال شناختند.

در آثار یاشار کمال، ارمنی‌هایی هستند که در آن سال‌ها، اجباراً خانه و کاشانه‌خود را رها کردند و رفتند. یاشار کمال از خانه‌ها و باغ‌ها و زمین‌های ارمنیان نوشته که غصب شدند.

یاشار در اثرش «اینجه ممد»، می‌نویسد: «اگر جنگ استقلال نمی‌شد، هیچ‌کس حتی فکر تصاحب یک وجب از این خاک را نمی‌کرد. بخش بزرگی از این خاک مال سلطان عبدالحمید، مالک‌ها و عرب‌هایی است که به آن‌ها مصری می‌گویند، بخشی هم مال ارمنی‌ها (اشاره به معاهده کوتاه‌یه که در آن، سلطان عثمانی پس از جنگ با محمد علی پاشا، خدیو مصر، کیلیکه را به او واگذار کرد).»

در همین اینجه ممد از آن دهقان ارمنی می‌نویسد که زمین زراعی‌اش را به دوست ترکمانش می‌سپارد و می‌گوید: «داداش، اگر برگشتم زمینم را به من پس می‌دهی و اگر برنگشتم، مال تو، مثل شیر مادرت حلالیت باشد.»

وی در کتاب دیگرش، «جنایت در بازار آهنگران»، با بیانی عریان‌تر از کوچ دادن ارمنی‌های، می‌نویسد: «آن مردمان نیک، سوار آن اسب‌های زیبا شدند و رفتند» و از غصب اموال و املاکشان و «آن‌هایی که از چادر درآمدند و صاحبخانه شدند.»

پاشار از کردهائی می‌نویسد که در خانه‌های بر جای مانده از ارمنیان، در محله‌هایی که رو به ویرانی گذاشته بود ساکن شدند. خودش هم در یکی از همین خانه‌ها به دنیا آمد، تنها خانه‌ای در ده که در آن به زبان کردی صحبت می‌شد. خودش می‌گوید: «ترک و کرد در صلح و صفا و برادرانه با هم زندگی می‌کردند. در خانه کردی حرف می‌زدیم و در ده، ترکی.»

«یک روز هم خودم را غریبه و جدامانده و متفاگست با دیگران حس نکردم. من با فرهنگ ترکمان اعتلا پیدا می‌کردم و دوستانم هم از من ترانه‌های کردی یاد می‌گرفتند.»

وقتی وارد حرفه خبرنگاری شد، اولین ماموریتش، سفری سه ماهه به شرق و مناطق کردنشین بود و برای اولین بار روستای پدری‌اش را دید. در آن سه ماه سلسله گزارش‌هایی در روزنامه جمهوریت نوشت با عنوان «در شرق چیزهایی باورنکردنی دیدم.»

این گزارش‌ها نام پاشار کمال را به عنوان روزنامه‌نگاری توانمند پرآوازه ساخت و راه را برای چاپ داستان‌هایش و ثبت نامش به عنوان بزرگترین نویسنده معاصر ترکیه باز کرد.

کمال که به خاطر عقاید سیاسی سوسیالیستی‌اش، دفاع از حقوق اقلیت‌ها، کردها، ارمنی‌ها و علوی‌ها بارها دستگیر و زندانی شد، اعتقاد دارد: «زندان بی‌تردید مدرسه ادبیات معاصر ترکیه است.»

نخستین بار در هفده سالگی دستگیر شد. «بعد در سال ۱۹۵۰ که شکنجه شدم. ۱۹۷۱ دوباره دستگیر و به خاطر اعتراضات بین‌المللی آزاد شدم.» آخرین بار در سال ۱۹۹۵ به خاطر مقاله‌ای که در هفته‌نامه آلمانی اشپیگل نوشته بود ابتدا به بیست ماه زندان محکوم شد اما بار دیگر اعتراضات بین‌المللی آزادی او را در پی داشت.

کمال در آن مقاله دولت ترکیه را به خاطر اعمال سیاست‌های غلط فرهنگی و نیز سرکوب خشن کردها و روشنفکران به شدت مورد انتقاد قرار داده و آن را «جنایت علیه بشریت» نامیده بود.

در دورانی فشار به کمال آن قدر زیاد شد که به ناچار برای مدتی در سوئد زندگی کرد. کمال هنوز هم در بسیاری از جنبش‌های اجتماعی شرکت می‌کند و از حمایت از نهادهای مدنی دریغ ندارد.

او که به قول خودش همواره می‌خواسته چون خاری در چشم حکومت باشد، زمانی گفته بود: «من از ترس می‌ترسم. کوشیده‌ام موقع نوشتن رمان‌هایم بر ترس فایق بیایم.» و این سخن کسی است که نمی‌توان در شجاعت‌اش تردیدی روا داشت.

اوج خشم این نویسنده در سال ۱۹۹۷ بود که در اعتراض به زندانی کردن «اشبر یاغمور دره لی» نویسنده نابینای ترک گفت: «تا آخر عمرم دولت ترکیه را نخواهم بخشید!»

کمال را به عنوان یک فعال سیاسی سوسیالیست هم می‌شناسند؛ حکم آشکار وی در سال ۱۹۹۵ درباره سیاست‌های دولت ترکیه در مصاحبه‌اش با مجله آلمانی «اشپیگل» بود که دادگاه امنیتی دولت وی را به اتهام «تبلیغات تجزیه‌طلبی»، محاکمه کرد. گرچه محاکمه با حکم برائت وی پایان یافت، اما با انتقاد مجدد وی از عملکرد دولت سرانجام به اتهام تحریک مردم، به پنج سال زندان تعلیقی محکوم شد.

وی حکم زندان تعلیقی را نپذیرفت و گفت: «هرمجازات می‌خواهید نقدا بکنید، چراکه حکم تعلیقی، حکم خودسانسوری را برای من دارد و من نمی‌خواهم خود را دچار خودسانسوری بکنم، هنوز کارهای انجام‌ن داده بسیاری دارم و باید آن‌ها را هرچه زودتر تمام کرده و به چاپ برسانم. اما زندگی در ترکیه، آن هم با این حکم تعلیقی، این امکان را از من سلب می‌کند.»

با این استدلال، یاشارکمال بعد از گرفتن حکم زندان تعلیقی، مدتی را در سوئد زندگی کرد. او در این باره گفت: تنها می‌خواهم کارهائی را که در دست انجام دارم، تمام کرده و به چاپ برسانم. نمی‌خواهم در هیچ کشوری از جمله سوئد پناهندگی بگیرم. بعد از انجام کارهایم به وطن ترکیه برمی‌گردم، دیگر آن وقت هرچه می‌خواهند با من نکنند. آثار یاشار کمال اگر چه از متن جغرافیائی محدود و مشخصی برآمده‌اند، اما ساختار و محتوای جهانی دارند. یاشار ۱۸ ساله بود که توروس را ده به ده گشتت و همراه آن داستان‌های حماسی را نقل کرد. وی آن‌ها را به عنوان هنرآموز، از استادان ترانه‌سرای منطقه چوگوروا یاد گرفته بود. در کنار این کار نیز، به گردآوری داستان‌ها و همچنین اشعار شاعران نام‌آور مردمی پرداخت. حضور وی به عنوان عاشق، کار جمع‌آوری فرهنگ عامیانه را خیلی ساده‌تر می‌کرد.

در مرثیه‌خوانی توسط زنان، اشعاریش راجع به مدح و ستایش و سوگواری و مصیبت، برای بزرگداشت مردگان یا به مناسبت حادثه‌ای غم‌انگیز، خوانده می‌شد. اغلب زنان این مرثیه‌ها که دهان به دهان نقل شده و به آن‌ها رسیده بود را، مانند مرثیه‌سرایان حرفه‌ای می‌خواندند. به دست آوردن این مرثیه‌ها از زنانی که آن‌ها را می‌خواندند برای هر کسی نمی‌توانست به سادگی صورت بگیرد. ولی آن‌ها به راحتی نزد وی می‌آمدند و مرثیه‌هایی که خواندن آن‌ها برایشان سلیس و روان بود، برایش دیکته می‌کردند.

یاشار در سن ۲۰ سالگی با نوشتن اولین مجموعه داستان‌هایش به ادبیات نوشتاری روی آورد. مرثیه‌هایی که شخصا جمع‌آوری کرده بود در سال ۱۹۴۳ در یک کتاب کوچک منتشر شد و چند سال بعد یعنی سال ۱۹۵۲ اولین داستان و سال ۱۹۵۳ اولین رمانی که نوشتن آن را در سال ۱۹۴۷ آغاز کرده بود، منتشر شدند.

وی اولین داستانش را به نام داستان کثیف در سال ۱۹۴۷ نوشت. یاشار برنده سه جایزه رپرتاژ، رمان و نمایشنامه شد. وی همچنین نامزد جایزه نوبل ادبیات در سال ۱۹۷۳ نیز بوده است.

از آثار وی علاوه بر رمان سه گانه اینچه ممد، می‌توان به کتاب‌های لانه‌های پریان، پیت حلبی، زمین آهن است و آسمان مس، علف همیشه جوان، افسانه کوتاه آقری، قهر دریا، یاغی، تنهائی، اگر ما را بکشند، درخت انار روی تپه و ستون خیمه اشاره کرد. کتاب‌های مذکور در فاصله زمانی سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۸۷ نوشته شده است.

قصه‌آب خوردن مورچه در جزیره یاشار کمال، جلد دوم از رمان سه‌گانه «قصه‌جزیره» یاشار کمال با نام «آب خوردن مورچه» با ترجمه علیرضا سیف‌الدینی منتشر شده است. قصه‌جزیره یاشار کمال شامل خاطراتی درباره اقامت یونانیان در ترکیه است و جنگ، یکی از محورهای اصلی آن است.

پیش‌تر، مجلد اول این مجموعه با نام «بنگر فرات خون است» منتشر شد و مجلد آخر با نام «خروس‌خوان» از سوی نشر یادشده منتشر خواهد شد.

«صد قصه‌شیرین» و «تاریخ روم باستان» یاشار برای کودکان منتشر شده است. صد قصه‌شیرین جلد اول از یک مجموعه ۲۵ جلدی برای بچه‌هاست که قصه‌های آن جمع‌آوری شده‌اند. سیف‌الدینی این اثر را از زبان ترکی به فارسی ترجمه کرده است.

از سوی دیگر، اولین مجموعه شعر یاشار با عنوان «بنفش‌نویسانی‌ام» شامل ۲۹ شعر مربوط به سال‌های ۷۰ تا ۸۴ به چاپ سپرده شده است.

اولین کتاب کمال با نام «تصنیف‌ها» در سال ۱۹۴۳ منتشر شد. این اثر مجموعه‌ای بود از تصنیف‌ها و اشعار فولکلور که او از سن ۱۶ سالگی به گردآوری‌شان پرداخته بود. «بچه» و «مغاره‌دار» جزو اولین آثار ادبیات داستانی او بودند که در سال ۱۹۵۰ به چاپ رسیدند. کمال «داستان کثیف» را زمانی که در ارتش خدمت

می‌کرد، به نگارش درآورد. «گرمای زرد»، «آنسوی کوهستان»، «اگر ما را کشتند»، «دریا قهر کرد»، «افسانه چپای آگری»، «مرد تنها»، «لانه‌های پریان»، «پیت حلبی»، «علف همیشه جوان» و «ستون خیمه» از دیگر کتاب‌های شناخته‌شده وی هستند.

در مارچ ۱۹۹۱ که شخصیتی جهانی شده بود، مقاله‌ای چهار صفحه‌ای با عنوان کارزار دروغ در مجله لمانی اشپیگل به چاپ رساند و در آن به تندی به حکومت ترکیه تاخت و متهمس کرد که به کردها ستم می‌کند و «حقیرترین و زشت‌ترین جنگ دنیا» را علیه این مردم به راه انداخته است.

چهار سال بعد در ترکیه کتابی با عنوان ترکیه و آزادی اندیشه منتشر شد که مجموعه مقالاتی از شماری از نویسندگان این کشور بود و ترجمه مقاله یاشار کمال در اشپیگل، این بار تحت عنوان «ستمات بیش باد» همراه با مقاله‌ای دیگر از او با مضمونی مشابه و عنوان آسمان سیاه بر فراز ترکیه در آن درج شده بود.

انتشار این دو مقاله برای او مجازات بیست ماه حبس را به همراه داشت که با درخواست تجدیدنظر و شکایت او به دادگاه حقوق بشر اروپا، سرانجام پس از دو سال دادرسی، این مجازات به حبس تعلیقی تبدیل شد.

موضع‌گیری او در قبال مسأله مردم کرد در این مقاله‌ها، آن هم در دورانی که کمتر کسی جرات طرح چنین مباحثی را داشت، در کنار تحسین و تشویق‌ها، مخالفت بسیاری از روشنفکران ترکیه را نیز برانگیخت. از او انتقاد شد که در مقاله‌هایش، «پ.ک.ک» را نماینده همه مردم کرد قلمداد کرده و مقابله دولت با چریک‌های «جدائی‌طلب» کرد را جنگ دولت با مردم کرد توصیف کرده است.

این در حالی بود که حتی عبدالله اوجالان، رهبر پ.ک.ک هم رویکرد یاشار کمال به «مسأله کرد» را رومانیتیک توصیف می‌کرد.

از دیدگاه اوجالان، اعتراض یاشار کمال «اصالت انقلابی» نداشت بلکه صرفاً به علاقه رومانیتیک و خیال‌پردازانه او به هر آن کسی بر می‌گشت که با دیگران متفاوت باشد و عصیان کند.

«کمال» وقتی هفده ساله بود کتاب «کمونیسم چیست؟» را در دست گرفته و به گفته خودش «حتی یک کلمه» آن را هم نفهمیده است. از همان موقع یاشار یک سوسیالیست شد و در جوانی به زندان افتاد و داستان‌کوتاه‌ها و نوولاهایش توسط پلیس مصادره شد. در سال‌های ۱۹۴۰ هم به اتهام تشکیل اتحادیه تراکتوررانان دستگیر شد اما به یاد می‌آورد: «از رئیس پلیس التماس می‌کردم که دست‌نوشته‌هایم را پیدا کند و او می‌گفت آن‌ها را در «کادیرلی» برای روشن کردن چراغ استفاده کردیم.»

یاشار کمال در سال‌های ۱۹۷۰ به گوشه‌گیری رانده شد اما وی در مقابل مشکلات خم به ابرو نیاورد. وی در سال ۱۹۹۶، هم به‌خاطر انتقاد از سرکوبی وحشتناک ترکیه در جنگ جنوب شرق این کشور و دفاع از مردم کرد به بیست ماه زندان محکوم شد. وی چند سال پیش با افزایش تعداد کشته‌شدگان جنگ حاکمیت ترکیه علیه مردم کرد به بیش از چهل هزار نفر، زبان به اعتراض گشود و برخی مطبوعات راست ترکیه یاشار را به‌دلیل انتقاد از موضع دولت در مورد جنگ کردها مورد حمله قرار دادند. یاشار گفته بود دولت ترکیه تنها مشکلات را بیش‌تر می‌کند. یاشار کمال در یک کنفرانس مطبوعاتی در آنکارا گفت: «جنگ‌جویان را تروریست می‌خوانیم و می‌خواهیم به این طریق مشکلات را حل کنیم در حالی که ما به کشوری تبدیل شده‌ایم که علیه ملت خودش جنگ می‌کند.»

«یاشار کمال»، درباره عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا، به یک روزنامه آلمانی گفته بود: «اتحادیه اروپا هم مثل تمام قدرت‌های بزرگ دیگر دنیا دلال جنگ است.» وی در عین حال گفته بود: «روشنفکران ما از غربی‌ها تقلید

می‌کنند و خودشان را گم کرده‌اند و هیچ‌چیز درباره‌آناتولیا نمی‌دانند و با نگاه تحقیر آن را می‌نگرند. به ناظم حکمت نگاه کنید، او شاعر بزرگ ترکیه بود. از آناتولیا سر درآورد و آن شاهکارهای بی‌نظیر را نوشت.»

کمال در کودکی در تصادفی چشم راستش را از دست داد و در پنج سالگی شاهد قتل پدر به دست فرزندخوانده او در مسجد بود.

وی که به دلیل عقاید سیاسی‌اش، دفاع از حقوق کارگران، اقلیت‌ها، کردها، ارمنی‌ها و علوی‌ها بارها دستگیر و زندانی شد، اعتقاد داشت: یاشار کمال «زندان بی‌تردید مدرسه ادبیات معاصر ترکیه است.»

یاشار کمال در سپتامبر سال ۲۰۱۳، آخرین کتاب خود را منتشر کرد که عنوانش «پرنده‌ای با یک بال» بود. او این کتاب را چهل سال پیش نوشته و در کشوی میز خود نگه داشته بود.

این رمان در آبان ماه سال جاری توسط «مریم طباطبائی‌ها»، به فارسی برگردانده شد و از سوی نشر پوینده منتشر گردید.

یاشار کمال در سال ۲۰۰۸ لایق نشان بزرگ ریاست جمهوری ترکیه شناخته شد. این جایزه که توسط عبدالله گل به او تقدیم شد یکی از مهمترین جوایز ملی در ترکیه است و به نویسندگان، شاعران، هنرمندان و خوانندگان ملی تعلق می‌گیرد.

دولت ترکیه روز ۴ دسامبر با اهدای مهمترین جایزه فرهنگی این کشور به یاشار کمال ۸۵ ساله، از او قدردانی کرد.

وی گفت: «باعث خوشحالی من است که این جایزه را در سن بالا دریافت می‌کنم. ترکیه تشنه صلح است و مردم هم در این بین کمتر و کمتر به نویسندگان توجه می‌کنند.»

این جملات را یاشار کمال، ۴ دسامبر ۲۰۰۸، در مراسم اهدای مهمترین جایزه فرهنگی کشور ترکیه به زبان راند. مراسمی که با حضور عبدالله گل، رئیس جمهور وقت و اردوغان نخست وزیر وقت ترکیه در آنکارا برگزار شد.

اهدای چنین جایزه‌ای به یاشار کمال از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا او یکی از منتقدان سرسخت سیاست‌های ترکیه در مقابل کردها به شمار می‌رود. از همین رو، زندان و تبعید بهائی بوده که کمال به دلیل اظهارات تند و تیزش پرداخت کرده است.

از نظر یاشار کمال این جایزه بیش‌تر باید به عنوان یک نشانه باشد، نشانه‌ای برای باز شدن راه به سوی یک صلح اجتماعی و اهدای آن از سوی رئیس‌جمهور ترکیه، دلیلی است برای اثبات این موضوع. با این همه، بعد از اعلام این که جایزه به یاشار کمال تعلق می‌گیرد، او تا مدت‌ها حاضر به پذیرش آن نشده بود.

به عقیده این نویسنده نامی، مبارزه در راه برقراری حقوق انسان‌ها جایگاهی هم‌تا با ادبیات دارد. وی پیش از این در مصاحبه‌ای با مجله آلمانی اشپیگل گفته بود: «هنر واژه‌ها، همیشه در قلعه ارزش‌های انسانی قرار می‌گیرد. ادبیات هر جامعه‌ای منعکس‌کننده درون همان جامعه است و آثار ادبی منحرف و فاسد نشان دهنده ناسالم بودن یک جامعه است.»

دریافت جایزه صلح «بوک‌ترید» آلمان و جایزه «بیورنسون» نروژ در سال ۲۰۱۳ از جمله افتخارات ادبی این نویسنده هستند. وی در مراسم دریافت جایزه صلح ناشران و کتاب‌فروشان آلمان خود را این‌گونه معرفی کرد: «من مردی اهل هنر، شعر و عاشقی هستم. از زمانی که خودم را با این هنر مشغول کرده‌ام، تمام تلاشم را به کار گرفته‌ام که آن را به بهترین وجه ممکن انجام دهم. گفتم مردی اهل هنر و شعر و عاشقی هستم، نه ادبیات. زیرا قبل از این که نوشتن را شروع کنم، نقال و عاشق بودم.»

یاشار کمال درباره قدرت افسانه‌ها و نفوذ ادبیات اروپا در کار خود، چنین موضع‌گیری کرده است:

یازده سال پیش در نمایشگاه کتاب فرانکفورت افتخار دریافت «جایزه صلح ناشران آلمان» نصیب من شد. نطق تشکر من موقع دریافت آن جایزه با این جمله شروع می‌شد: «من اهل هنر شاعری هستم و از زمانی که به این هنر می‌پردازم، کوشیده‌ام بهترین آثار ممکن در حد توان‌ام را ارائه کنم.»

گفتم: «از زمانی که به هنر شاعری می‌پردازم»، و نه «از زمانی که می‌نویسم.» زمانی که نوشتن را آغاز کردم، در اصل به هنر شاعری نمی‌پرداختم، چون این‌ها دو جهان متفاوت هستند.

البته مدت‌ها پیش از نوشتن رمان‌هایم اشعاری می‌نوشتم و شعرم تحت تأثیر هنر مردمی داستان‌سرانی، ادبیات مردمی ترکیه بود، همان‌طور که این هنر را در گذشته در کشور ما پاس می‌داشتند و من هم با آن بزرگ شدم. تا هفده یا هجده سالگی قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه آن‌چنانی را جمع و برای دیگران روایت می‌کردم.

... در این مورد فرهنگ‌خانه‌های تازه‌تاسیس مردمی و به اصطلاح مؤسسه‌های روستایی کمک زیادی کرده‌اند. با کمک این مؤسسه‌های آموزشی و ترجمه‌های رسمی، ما با آثار کلاسیک ادبیات جهان آشنا شدیم: گوته، شیلر، برادران گریم، استاندال، بالزاک، تولستوی، داستایوفسکی و فاکنر استادان ادبی ما شدند.

البته ما باید در سراسر دنیا در جهت‌گیری خود به تمامی ارزش‌های فرهنگی توجه کنیم، اما این کار باید بر پایه‌استوار فرهنگ خودمان صورت بگیرد که با آن رشد یافته‌ایم.

از دید من ادبیات معاصر ما در ترکیه با ناظم حکمت آغاز می‌شود. برای من این شاعر که در سال ۱۹۰۲ در منطقه‌تسالونیک در امپراتوری عثمانی آن روزگار و متعلق به یونان امروز به دنیا آمد، پدر ادبیات ترکی است. او زیبایی زبان ما را کشف کرد. اما او هم در اصل فقط قطعه‌ای از این زنجیر است، و در کنار بردین دادال‌اغلو، آخرین شاعر مردمی بزرگ ما در قرن نوزدهم، تنها حلقه‌ای در کنار حلقه‌های دیگر این زنجیر است.

... ادبیات ما با بار گرفتن از پیوند با ریشه‌های خود رشد کرده است. با وجود این، به الگوهایی از فرهنگ‌های دیگر هم نیاز داریم. برای نمونه، ریشه‌های ادبیات فرانسه به ادبیات لاتین و یونان باستان می‌رسند و با این حال از همین ریشه‌ها ادبیاتی مستقل پدید آمده است. در کار نویسنده‌ای چون استاندال (ماری هانری بیل) میراث هومر را مینابیم: با فهم قصه. استاندال زمانی گفته بود: «من مثل نویسنده‌ای خیابانی می‌نویسم.» اگر به کار هومر بنگریم، او طوری روایت می‌کند که انگار در کافه‌ای خیابانی نشست و برای همه حرف می‌زند. روایتگری، سنت ادبیات حماسی است. استاندال آن را دریافته بود، به همین دلیل هم مثل نویسنده‌ای خیابانی روایت می‌کند، به زبان مردم عادی.

حدوداً در بیست سالگی بود که برای اولین بار آثاری از استاندال را خواندم و از همان زمان به من نزدیک بود و با آثار او انس داشتم. قبل از این که رمانی بنویسم، «صومعه پارم» یا «سرخ و سیاه» استاندال را خواندم. علاوه بر این، آثار ناظم حکمت را هم می‌خوانم. در کار هر دوی آن‌ها دنبال الهام‌گیری ادبی هستم. ناظم بسیار زیبا به ترکی می‌نویسد و با استفاده از حس منحصربه‌فرد استاندال برای پیشبرد جریان داستان و از ترکیب این دو ویژگی ساختار مستحکمی برای رمان حاصل می‌شود.

من شک دارم این درست باشد که نویسنده باید مدام از خودش بنویسد و در قالب شخصیت‌های رمان به خودش وفادار بماند. گوستاو فلوربر، نویسنده فرانسوی، می‌گفت: «من مادام بوواری هستم.» اما من، یاشار کمال، حتماً نباید همان ممد، شخصیت اصلی رمان‌ام «اینچه ممد» باشم. رمان دنیایی کاملاً جدید خلق می‌کند، هر چند به دنیای واقع تکیه داشته باشد که موضوع‌های رمان را از آن می‌گیریم.

در زمانه‌ها نوعی آشفتگی روابط انسانی حاکم است. روابط روزبه‌روز درهم‌پیچیده‌تر می‌شوند و تقریباً به گرهی کور شباهت پیدا می‌کنند. خلاص کردن خود از این درهم‌تنیدگی کار نسبتاً دشواری است، از این بلبشوی دروغ، سرکوب، از خودبیگانگی، اخلاق‌گریزی، بهره‌کشی، تحقیر و بی‌رحمی.

گذشته از جهان واقعی، انسان در جهان دیگری نیز زندگی می‌کند که آن را برای خودش آفریده است: جهان افسانه‌ها و رویاها. او با خلق این جهان رنج‌های دنیای واقعی را از خود دور می‌کند، از آن‌ها رومی‌گرداند و به عشق، دوستی و زیبایی رومی‌آورد. درست به همین دلیل که من در کارم آگاهانه با افسانه‌ها و رویاها به واقعیت غنا بخشیده‌ام، خود را نویسنده می‌دانم.

... هنر کلمه همیشه در رأس ارزش‌های انسانی قرار داشته است. یک جامعه در ادبیات خود منعکس می‌شود و از آن‌جا که ادبیات پرنفوذترین هنر در جامعه است، باید با زوال در آن نیز مبارزه کند. ادبیات فاسد محصول جامعه‌ای ناسالم است.

در هیچ دورانی، شرارت مانند امروز تا این حد سازمان‌یافته و قدرتمند نبوده است. ما هر روز شاهدیم که شرارت چگونه زندگی را در جهان ما تهدید می‌کند. میلیاردها نفر را برادران آن‌ها استثمار می‌کنند، کسانی که امکانات چنین کاری را یافته‌اند. جنگ‌طلبی شتابان قابل توقف نیست. اگر ادبیات مانند گذشته مبارزه‌خود را برای انسانیت بیش‌تر ادامه بدهد، می‌توانیم از فاجعه‌روبه‌روز جلوگیری کنیم.

ادبیات هرگز فقط امری زینتی نبوده است. همیشه به عنوان اسلحه‌ای سیاسی نیز به کار رفته تا هدف‌هایی را پیش ببرد و هنرمندان اغلب می‌دانستند که باید کدام طرف بایستند.

اگر رخداد‌های روزمره را در نظر بگیریم، باید از خودمان بپرسیم آیا در طرف اتم و مرگ هستیم یا طرف صلح و برادری و سرخوشی زندگی؟ طرف تاریکی هستیم یا روشنایی؟ طرف عشق یا دشمنی؟ در زمانه ما در این نوع مسائل همه چیز آن‌قدر آشکار است که هنرمند تا آنجا که در پی هدف‌های خودخواهانه نباشد، در اصل نمی‌تواند بی‌راهه را انتخاب کند. و هیچ دلیل‌اجبارآوری وجود ندارد که هنرمند را به باتلاق از خودبیگانگی و زوال هدایت کند.

اما ما هنرمندان چگونه از پس این چالش برمی‌آئیم؟ هنرمند عصر ما باید مانند پرنده آواز بخواند، مانند آب زلال، روشن باشد و مثل یک کودک ساده. وگرنه برایش بسیار سخت خواهد بود که با وجود این همه آلودگی که بر وجود ما سنگینی می‌کند، پابرجا بماند. هنرهای کلامی قدرت پاک‌بخش آتش را دارند که می‌تواند هر آلودگی‌ای را از بین ببرد.

وی در یکی از سخنرانی‌هایش گفته بود: «من یک نویسنده و شاعرم و از وقتی که به داستان‌نویسی و شعر روی آوردم، همه تلاشم را کردم که کارم را به بهترین نحو به انجام برسانم.» واقعا هم یاشار کمال کارش را به بهترین وجهی به جامعه جهانی ارائه کرد.

یاشار کمال، زبان را ناجی بشریت می‌خواند و اعتقاد عمیقی به جادوی زبان داشت. او بر همین اساس، نقش و وظیفه نویسنده در جامعه را بس مهم می‌دانست و می‌گفت: «نویسندگان مسؤلیت زمانه ما را به دوش دارند.»

یاشار خود این نقش را با جدیت درک کرد و به آن عمل نمود. مبارزه با بی‌عدالتی و تبعیص و استثمار و تلاش برای آزادی و برابری و عدالت اجتماعی، خط‌قرمزهای آثار یاشار کمال هستند.

محور تمام رمان‌های یاشار کمال انسان و نیازها و آزادی‌هاش است. انسان‌هایی که دردهای مشترک و مسائل جهان‌شمول مشترک و راه‌های دارند.

در عرصه سیاسی، اهمیت فراوانی به فرهنگ می داد. معتقد بود دنیا یک باغچه‌ای با هزاران گل فرهنگ است، نبود یک گل در این باغچه عظیم، برای من، یک یاس و ناامیدی بزرگ خواهد بود. به همین دلیل با انتقاد فراوان از امپریالیسم، اعلام کرد به دلیل این که فرهنگ دشمن فرهنگ شده است، از سیاست کناره گرفت.

یاشار کمال تعهد ادبی را چنین تعریف می‌کند: «من یک نویسنده مسؤل هستم یا دقیق‌تر بگویم نسبت به خود و واژه‌هایم احساس مسؤلیت می‌کنم. از دوران جوانی بارها گفته‌ام که جهان ما به باغی پرگل شبیه است که در آن هزار فرهنگ مانند گل‌های گوناگون و رنگارنگ وجود دارند. ما می‌دانیم که در مسیر تاریخ، فرهنگ‌ها همیشه به همدیگر زندگی بخشیده و همدیگر را باور کرده‌اند.»

معروف‌ترین سخن وی این بود: «باید تلاش کرد مرکب را به جای قطرات خون حاکم کرد.»

درگذشت یاشار کمال، این نویسنده پرآوازه که در عین حال پیگیرترین مبارز راه آزادی بیان و قلم و سوسیالیسم بود را به خانواده و دوستان وی، به نویسندگان و اهل قلم، به جامعه ادبی کردستان، و به خوانندگان میلیونی داستان‌های وی در جهان، تسلیت می‌گویم.

گرچه اکنون یاشار کمال، از جنبه فیزیکی در میان ما نیست اما وی در رمان‌ها و داستان‌های زیبا و انسانی‌اش؛ جاودانه است و هرگز فراموش شدنی نیست. یادش گرامی باد!

منابع:

- ۱- گفتگو با روزنامه رادیکال، ۲۵ جولای ۲۰۰۹؛
 - ۲- کتاب مسأله کرد با اوجلان و بورکای، نوشته اورال چالشلار، چاپ ۱۹۹۳ ترکیه؛
 - ۳- اشپینگل ۲۰۰۸-۰۹-۳۰.
- یکشنبه دهم حوت ۱۳۹۳ یکم مارچ ۲۰۱۵